سخنرانی مسجد مولا - شیراز جلسه 1

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصومينَ.

عزیزان محترم، ناچارم قبل از افتتاح به منبر تذکر لازمی راجع به رویه این احقر بدهم و آن تذکر این است: سیره و رویه بنده از سنه 21 خورشیدی تا کنون که 34 سال است، بر این است که در مجامع روحانی و مجالس دینی قبل از هر چیز متوسّل به ساحت ولایت امام عصر ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفدا می‌شوم و خودم و مستمعینم را در ظل ولایت و لواء عنایت آن حضرت می‌برم. چون من در محل خطرناکی هستم و شما هم همین‌طور. به قدری که شیطان، به مسجد و محراب و منبر کار دارد، به سینما و تئاتر و کاباره کار ندارد. آنها کج شده‌اند. آنها از راه به در رفته‌اند. دیوانه نیست که خودش را به دنبال آنها معطل کند. یک بچه‌اش را می‌اندازد شاش کند به آنها و می‌رود. جایی که خطرناک است مسجد است که مردم رو به خدا می‌روند و با خدا آشنایی پیدا می‌کنند. او می‌آید که اینها را از صراط مستقیم منحرف کند. (... لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقيم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَينِ أَيديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ ...) [1] او مخصوصاً با ما منبریها خیلی کار دارد، برای اینکه اگر یکی از ما را گمراه کند، 5.000 مستمع را گمراه کرده است. یک منبری را اغوا و گمراه می‌کند، او نیز حرف‌های نامربوط و عقاید غیر صحیحه‌ای را به قلب مستمعین القا می‌کند. لهذا با من خیلی سر و کار دارد، بعد هم با آیت الله العظمی آقای محلاتی خیلی کار دارد، بعد هم با سایر حجج اسلام و اهل علم و بعد هم با آقایان دیگر و سایر طبقات. دشمن قوی است. او پدر ما - آدم7- را به زمین زد، ما که جای خود داریم. شاعر می‌گوید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

نا خلف باشم اگر من به جویی نفروشم

حالا که کُرّه آدم‌ها به آبجو می‌فروشند نه به جو. دشمن خیلی قوی است و ما ناچاریم به پناه ولی خدا برویم تا از اغواء و اضلال و از القائات خلاف او مصون باشیم. لذا رویه من سی و چند سال است بر این که در هر منبری اوّل بایستی به ذیل ولای امام عصر ارواحنافداه متوسّل بشوم و خودم و مستمعینم را در ظلّ لوای ولای آن حضرت وارد کنم، سپس مشغول صحبت شوم. طریق توسّل من هم به پیشگاه مبارکش این است که چند تا از لقب‌های آن حضرت را بر زبان جاری می‌کنم وقتی به آن لقب مخصوص رسیدیم خودم و همه مستمعینم بدون استثنا از عالم و اعلم و عامی و فقیر و غنی و رئیس و مرئوس همه به احترام امام عصر7 حرکت می‌کنیم و رو به قبله می‌ایستیم و شعار مذهبی می‌دهیم. هر فرقه‌ای یک شعار مذهبی خاصی دارند. مسلمین خاصّه شیعیان، شعارشان صلوات است. این شعار ما شیعه است. بر می‌خیزیم و به احترام امام زمان ارواحنافداه رو به قبله می‌ایستیم، از آن شعارهای مردانه می‌دهیم، نه شعارهای پیرمردی زهوار در رفته، آن به درد نمی‌خورد. شعار عاشقانه و صلوات‌های مشتاقانه و به همین وسیله جلب توجه امام عصر ارواحنافداه را به مجلسمان می‌کنیم. چون سلام مستحب است ولی جوابش واجب است. من که یک بچه آخوند غیر قابل ذکری هستم اگر دو نفر به من سلام کردند، شرف انسانی و وجدان آدمی من اجازه نمی‌دهد که هیچ اعتنا نکنم، باید جواب سلامشان را بدهم. باید در مقابل تعظیمی که از من می‌کنند من هم متقابلاً اظهار عنایتی و ارادتی کنم. آنوقت امام عصر7 که کان فتوت است، جوهره شرافت است، عنصر آدمیّت است، خلاصه حقیقت است در این عالم، صد تا، پانصد تا، هزار تا شیعه عالم و عامی، به احترام و تعظیم او حرکت کنند، برخیزند و برای ایشان صلوات بفرستند و او هیچ اعتنا نکند؟ محال عقل است. محال عقل است. در هر جای دنیا باشد وقتی این تعظیم و احترام را دید جواب می‌دهد. برای او این سر و آن سر دنیا یکسان است. مثل این شبستان این سر تا آن سر 20 متر فاصله دارد، برای ایشان این نیمکره با آن نیمکره، 20 متر هم فاصله ندارد. احاطه وجودی ولایتی آن بزرگوار سرتاسر عالم ناسوت را گرفته، بلکه ملکوت را. برای همین در هر جا که باشد به شما متوجه می‌شود، متقابلاً ولو به گوشه ابرویی باشد تعظیم شما را جوابگویی می‌فرماید. همینقدر که یک گوشه ابرویی انداخت و یک نگاهی به ما کرد، دیگر پدر شیطان هم کوچک‌تر از آن است که غلط کند و بخواهد در اصول اعتقادات گوینده و شنونده دخل و تصرف کند. لهذا من متوسّل به امام عصر 7 می‌شوم. حالا دو شب سه شب چهار شب منبر بروم، العلم عند الله. بدانید رویه من این است و ناچار بودم شما را آگاه کنم. حالا دو مرتبه من بعضی اوصاف و القاب حضرت را می‌گویم، وقتی که رسیدیم به آن لقب مخصوصش باید همه حرکت کنیم، رو به

قبله بایستیم و از دل و جان و از روح و بدن، عاشقانه، مشتاقانه، جانانه به ساحت ولایتش توجه کنیم و شعار خودمان را به پیشگاه مقدّس آن حضرت تقدیم کنیم. اگر در این باب تأمل کردید و اگر در این باب مساهله کردید، من این را در وسط منبر با ربح و نزول صد صدش خواهم گرفت، یعنی اینقدر صلوات پیچ می‌کنم که همه خسته بشوند. اگر نمی‌خواهید خسته شوید از صلوات زیاد در وسط منبر، باید این صلوات را آن طوری که عاشقانه و جانانه است بفرستید. پیرمردها باید اینجا جوان بشوند. هر چیزی از یک کسی مطلوب است. از بچه‌ها شرّی و شیطنت و فضولی، از جوان‌ها های و هوی کردن، از پیرمردها چرت زدن، توجه فرمودید؟ اینها شؤون طبقات است ولی در اینجا پیرمردها باید جوان شوند و جانانه و جوانانه عرض ارادت به ساحت ولایتش کنند. خدایا به ذات مقدّس خودت و به اسم اعظمت در قرآن به زودی ظاهرش بفرما. دیده‌های مشتاقان و عاشقان را به جمال نورانی آن حضرت روشن بفرما.

سِیما الإمامِ الْمُبینِ وَ الكَهْفِ الحَصینِ وَ غِیاثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكینِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمینَ. سَیِّدِنا وَ مولانا وَ اِمامَنا وَ هادِینا

بِالحقّ اَلقائِمِ وَ اللّعن عَلي اَعدائِهِ وَ اَعدائِهِم اَبَدَالابِدِین.

(وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یتَذَكَّرُونِ) [2]

من بنای منبر در شیراز نداشتم. حضرت آیت‌الله العظمی محلاتی در تهران اظهار فرمودند. شرمم آمد که رد مقطوع کرده باشم. اینجا هم که شرفیاب خدمتشان شدم باز اظهار فرمودند و امر کردند و امتثالاً گفتم یک چند شبی از بوستان معرفت و گلستان روحانیّت این مقام مقدّس، گلی چیده و بهره ای برده باشم، لذا اجابت کردم.

در راه که می‌آمدم فکر کردم چه بگویم. چه بحثی را این دو سه شب یا کمتر یا بیشتر شروع کنیم، دیدم آنی که اوجب واجبات و الزم لوازم است، آن را باید گفت. البته تا درجهای هم، سطح مطلب را پایین آورد که طبقات مختلفه بتوانند تناول کنند. آنی که به عقیده بنده اوجب واجبات و الزم لوازم است و اگر ما آن را نداشتیم مانند کفار خواهیم بود، معرفت امام زمان7 است.

حدیث معتبر به سند مستند و معتمد از خاصّه به حدّ تواتر و از عامّه هم به مقدار زیادی از وجود مسعود اقدس خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمد9 نقل شده است که: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیةً» [3] یا در جای دیگر «مَاتَ مِیتَةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ» [4] . این حدیث را علمای عامّه - برادران سنی ما و بچههای عایشه- هم در کتابهاشان نقل فرموده‌اند. خاصّه هم به طرق متعدد

صحیحه از پیغمبر9 نقل کردهاند. پیغمبر9 فرمود: «هر کس بمیرد و به امام زمانش معرفت پیدا نکند، مرگ او مانند مرگ جاهلین و کفّار قبل از اسلام است.» در حدیث دیگری دارد که به مانند مرگ منافقین و مرگ کفّار است؛ خلاصهاش این است که از اسلام خیلی بهره ندارد. این، روحِ مطلب است. لذا معرفت سایر ائمه: و معرفت پیغمبر9 و معرفت خدا، در معرفت امام زمان7 گنجانده شده است. شاعر میگوید:

نام احـمد نـام جملـه انبیاست

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

هر کس عارف به حقّ امام عصر روحیفداه بشود، عارف به حقوق یازده امام دیگر هم هست و کسی که عارف به حقّ ولایت ائمه: بشود، عارف به حقّ نبوّت خاتم الانبیا9 هم هست. و معرفت خاتم الانبیا9 مساوق با معرفت خدا و توحید حقّ تعالی است. لذا باید به امام زمان: شناسایی پیدا شود. تصادفاً و تأسفاً و بدبختانه و با هزار تأثّر خاطر باید بگویم آن قدری که در این مبحث و در این مطلب باید گفتارها و نوشتهها و همم مصروف شود، نمیشود. بنده اهل منبرم، لذا حقّ دارم نسبت به صنف خودم حرف بزنم؛ زرگر هم حقّ دارد به صنف زرگر اعتراض کند و انتقاد کند. من حقّ دارم نسبت به اهل منبر حرف بگویم. منبرها که لسان گویای ملّت است، منبرها که مفاتیح معرفت ملّت است، نوعاً از بحث راجع به امام عصر7 از جنبه علمی و منطقی آنطوری که باید حقّ را ادا کند، نمیکند. تعارف هم ندارد، تهمت هم به کسی نمیزنیم، غیبت هم نمیکنیم، افترا هم نمیزنیم. در مباحث علمی که داریم، آنقدری که راجع به حضرت باید بحث بشود، نمیشود و من بر هر عالم شیعی و بر هر گوینده شیعی، لازم میدانم و واجب میدانم که قدر اقلّ اقلّ اقلّ یک ربع یا یک خمس از گفتار و از بحثش باید راجع به امام زمان7 باشد. احادیثی در این باب هست که حالا من نمیخواهم آنها را بگویم. اصلاً امتیاز شیعه از سایر فرق اسلامی و امتیاز ما از سایر ادیان به این است که ما معتقدیم در هر دورهای و در هر عصری برای این عالم، یک قطب و یک محوری از جانب خدا هست، و برای خلق، یک حجّت الهیّهای است که مجرای فیض خدا به سوی خلق است و معبر دعوات خلق به سوی خداست. این از امتیازات ما شیعه است، سنّیها این را ندارند. اسلام چند مذهب رسمی دارد که رسمیشان کردهاند. حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و از همه محکمتر و از همه بهتر و برتر و با اساستر، مذهب مقدّس جعفری است که به فضل خدا ما متمذهب به این مذهب شدهایم، نه به عقل و دانش خودمان، نه به فهم و هوش خودمان، نه به تحقیق

و دقت خودمان، بابای ما شیعه، ننه ما شیعه، در مملکت شیعه، زیر دست آخوند شیعه، شیعه شده ایم و الا کدام یک از شماها رفته‌اید تحقیق کنید، روی تحرّی حقیقت و دقت در مذاهب، این مذهب را اختیار کنید؟ لطف خداست.

ما نبودیم و تقاضامان نبود در عدم ما مستحقان کی بدیم

لطف تو بر ما عنایت‌ها نمود که بدین عقل و بدین دانش زدیم

به لطف خدا شده‌ایم شیعه، این پنج مذهب رسمی در اسلام است.

ما پنج برادریم و از یک پشتیم چون فرد شویم در نظرها علمیم

در پنجه روزگار پنج انگشتیم چون‌جمع‌شویم بر دهنها مشتیم

در میان این مذاهب، آن مذهبی که مطابق موازین عقل پیریزی شده، آن مذهبی که پایه و ارکان او از فولاد ریخته شده است، آن مذهبی که پشتش به کوه قاف متصل شده است، آن مذهبی که تمام ارکان هستیش و ضوابط کلی فرعیش مطابق دانش و بینش و مطابق عقل و خرد است، فقط همین مذهب شماست. یکی از ارکان و اصول مذهب شما این است که شما معتقدید زمین بدون حجّت خدا، محال است آنی باقی بماند. پیشوایان شما فرموده‌اند:

«لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْماً بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا» [5]

روایت به این عبارت: «لَوْ لا الحُجَّةُ لَسَاخَتْ بِأهْلِهَا» نداریم. روایت به این عبارتی است که من خواندم: «لَوْ بَقِيتِ الْأَرْضُ يوْماً بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.»

«الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ.» [6]

اگر دو نفر بشر باشند یکی از آنها حجةالله است بر دیگری. [7] اینها روایات ما شیعه است. خدای رحمت فرماید مرحوم علامه مجلسی قدّس‌اللّه‌سرّه‌القدّوسی را و روح مطهّرش را غرق انوار عنایتش کند. او در این باره بیش از هشتاد روایت [8] به طرُق متعدده و به الفاظ متنوّعه در «بحارالأنوار» نقل فرموده است. همچنین شیخ حرّ عاملی قدّس‌اللّه‌سرّه و سایرین و سایرین. بعضی سنّیها هم در کتابهایشان اشاره کرده‌اند اما نه عین این مطلب را. این امتیاز ما شیعه است که می گوییم زمان و زمین، آنی بدون حجةالله مستقر نخواهد ماند. این مال ماست و از امتیازات مذهب ماست و این مطلب مطابق اصول عقلی است.

می‌گویند شهر شیراز مرکز حکمت بوده و الآن هم به نسبت سایر جاها هست. باید اشاره‌ای بکنم. صدر المتألهینِ شما شیرازیها در حدود چهارصد سال است که محور فلسفه بشری شده است و بعد از او هر که آمده مقلّد او و از شاگردهای مکتب او بوده است. او در این چهار قرن، در فلسفه بشری شخص اوّل است. ایشان کتب زیادی هم نوشته است کتابهای درسی مانند «اسفار»، «شرح هدایة»، «مبدأ و معاد» و... کتابهای غیردرسی هم نوشته است مانند: «مفتاح الغیب»، «شرح اصول کافی» و تفسیری که نوشته و متعلّقات هم خیلی نوشته است. او در «کتاب الحجة» در «شرح اصول کافی» اشاره میکند.

بنده دزدی را بد میدانم، مخصوصاً در علمیات. جزای دزدی مالِ مردم، بریدن دست است. اگر کسی مال کسی را با آن شرایطی که در فقه معین شده است بدزدد، دستش را باید ببرند. خوب گوش بدهید! بنده معتقدم اگر کسی دزدی علمی کند، باید زبان او را ببرند. اگر یک بنده خدایی زحمت کشیده و مطلبی را استنباط کرده است، یک مطلب اساسی را ابداع و ابتکار کرده است، بعد بنده بیایم به اسم خودم آن مطلب را رواج بدهم، این دزدی است. یکی کتابی نوشته است، بنده بیایم مطالب کتاب او را بردارم با یک مختصر تغییر و تحریف در عبارت و الفاظ، به خودم نسبت بدهم، این دزدی علم است. بنده عقیده‌ام این است که زبان این دزد را باید برید. مطلب را از هر کس یاد گرفتید بایستی به خود او نسبت بدهید؛ چرا حقّ او را تضییع میکنید؟ چرا ملک او را احتساب میکنید؟

این مطلب را آخوند ملاصدرا در «شرح اصول کافی» به اشاره اجمالیّه اشاره کرده و رد شده. البته او مفتاح تفصیل و توضیح من شده است. بنده توضیح و تشریح می‌کنم ولی مفتاح مطلب از اوست و مال اوست در «شرح اصول کافی»، طلبه‌هایی که اهل باشند و مایل باشند، مراجعه بفرمایند.

او در این باره میگوید «قاعده امکان اشرف» وجود حجّت را در هر عصر و زمانی اقتضا میکند. حالا قاعده امکان اشرف چیست؟ من ناچارم یک مثال عامیانه بزنم. البته نوع شما دانشمند هستید و در ظلّ تربیت علما و روحانیّون تربیت شده‌اید و خیلی عامی نیستید ولی باز هم بین شما بعضی عوام هستند.

من برای تشریح و توضیح و تقریب مطلب به ذهن آنها باید یک مثال بزنم. مثال به نور همین چراغ میزنم و به حرارت آن بخاری که مؤمنین به آن چسبیده‌اند و به آن متوسّل و متمسّک شده‌اند. مطلب اوّل: نور این لامپهای مهتابی که روشن شده و شبستان را روشن کرده، اوّل خود این لامپ

را روشن میکند، بعد هوای مجاور لامپ را روشن میکند، بعد هوایی که دورتر است، همینطور به تدریج تا این هوای چسبیده به دیوار شبستان را روشن میکند. در داخل این لامپ‌ها سیماب متحرک است. اوّل آنچه که متّصل به آن سیماب است روشن میشود، بعد آنچه نزدیکتر است، بعد آنچه نزدیکتر است، همینطور الأقرب فالأقرب، نزدیک و نزدیک، نزدیک و نزدیک. محال است که شما این سیم را به کارخانه برق اتصال بدهید و برق بیاید اوّل منبر را روشن کند و بعد لامپ را! محال است. این امر، طفره است و طفره محال است. به حرارت بخاری مثال بزنم این بخاری که آنجا روشن شده است و جمعی را هم به چرت می‌اندازد، اوّل چدن بخاری داغ میشود، بعد این حلب که سپرش است، بعد هوایی که چسبیده به آن حلب است، بعد هوای دورتر، هوای دورتر، هوای دورتر، هوای دورتر، بعد تا هر مقداری که حرارت قدرت و نیرو داشته باشد، پله به پله به تدریج داغ میشود. این از مسلمیّاتی است که بچه و بزرگ و عالم و عامی، همه وجداناً باور دارند. می گویید محال است که اوّل اینجا روشن شود بعد لامپ. این یک مطلب.

مطلب دوم: آنچه که نزدیک به لامپ است، مجرای فیض است برای آنکه دورتر است. یعنی چه؟ یعنی هوایی که چسبیده به این لامپ است، روشن میشود و مجرا و مجلا و معبر میشود برای هوای دورتر. دور از نزدیک بهره میگیرد، نزدیک از نزدیکتر و... اگر این هوای دور روشن بشود یا گرم بشود، به واسطه هوای نزدیک، گرم میشود و روشن میشود. این را فهمیدید؟ این مطلب خیلی روشن است. آن قدرها بحث ندارد.

کمالات الهی غیرمتناهی هستند. اشراق نور احدیّت، انوار فیوضات الهیّه، فیض هستی، فیض حیات، فیض علم، فیض قدرت، فیض رحمت، فیض سلامیّت، فیض امن و مؤمنیّت، فیضهای الهی که هر اسمی مشکات یک فیضی و مِجلات یک عطایی و یک کمالی از کمالات الهیّه است؛ عددش در صد و هزار محصور نیست. این کمالات الهیّه و فیضهای خدا که میخواهد به ماهیّات و حقایق امکانی برسد، به عین همین نوری است که در مثال گفتیم. عیناً همینطور است. هر موجودی که از نظر وجودی نزدیکتر به ساحت اقدس احدیّت است، او اوّل نور وجود را میگیرد، او اوّل فیض حیات را میگیرد، او اوّل فیض علم و قدرت را میگیرد. آنی که رتبهاش دون آن است، در رتبه بعد میگیرد و آنی که پایینتر است در رتبهی بعد میگیرد.

پیغمبر9 به جابر چه فرموده است؟ قربان دهانت بشوم یا رسول الله9! اصلاً من کوچکتر از این عبارت بودم، قربان خاک پایت بروم یا رسول الله9! باز هم کوچکترم، قربان خاک پای بلالت بروم

یا رسول الله9! شواهد نبوّت و صداقت و راستی و درستی پیغمبر ما منحصر به یکی و دوتا و سهتا نیست. هر جملهایی که از دهان معجزبیان این بزرگوار اذن صدور پیدا کرده است برهان ابهری است بر نبوّت ایشان. هر جملهایی که از دهانش در آمده، برهان روشنی است بر حقانیّت ایشان. نهایت اهل میفهمد. در همین حدیث به جابر میگوید: «اوّل ما خلق الله ... نورُ نبیّك یا جابر ثم خلق منه کل خیر.» [9] خلقت دفعی نیست. اجازه بدهید محضر مقدّس بزرگان علم و روحانیّت، چند سطر طبق اصطلاح عرض کنم. فیض الهی نامتناهی است، خود خدا فوق لایتناهی است و فوقیّتش هم بما لایتناهی است. کمالات خدا اندازه ندارد، ذات مقدّس الوهیّت بالادست غیرمتناهی است، غیرمتناهی یعنی بیپایان. بچه مدرسهاییها هم بفهمند چون آنها که عربی بلد نیستند. خاک بر سر شیطان. به اشتباه، بیپایان تعبیر میکنند. خدا بالادست بیپایان است، بالادستیاش هم به حد معیّن نیست، بلکه بالادستیاش هم بیپایان است، هم از حیث شماره، هم از حیث نیرو و شدّت، و هم از حیث زمان و مدّت. فیض غیرمتناهی خدا در این عالم محدود محال است. این عالم متناهی است. اصلاً عالم امکان، متناهی است. گنجاندن غیرمتناهی در متناهی محال است، چون این طرف استعداد نیست. یک مثال بزنم شما رود کارون را نمیتوانید در یک سبو و کوزهایی بگنجانید، محال است. کوزه ظرفیت گنجایش رود کارون را ندارد. در آفتابه دو گالن، سه گالن آب میگیرد، دیگر نمیشود یک حوض را برداشت در آفتابه گذاشت. ادخال کبیر در صغیر، ممتنع و محال است. وجود گرفتن فیض غیرمتناهی درنشئه متناهی دفعتاً محال است. قهراً تدرّج میآید، قهراً اوّل و دوم و سوم میآید، وقتی دفعتاً واحدة است و صدور فیض غیرمتناهی در نشئه متناهی ممتنع و محال شد، تدرّج میآید، تدرّج که آمد، اوّل و دوم و سوم میآید. فیض خدا اوّل و دوم پیدا میکند، هر حقیقتی که نزدیکتر به ذات قدس ربوبیّت است، او اوّل فیض را میگیرد. هر آن حقیقتی که دون آن است، دوم فیض را میگیرد. هر آن حقیقتی که دونِ دون است، سوم میگیرد، هلم جرّاً، به همین ترتیب تا آخر ممکنات، تا پستترین ممکن که او آخر همه فیض را میگیرد. طبق مثالی که در نور و حرارت گفتم، و هر اوّلی واسطه دوم است، مجرای فیض دوم است، یعنی این هوای مجاور لامپ مثل نهری می ماند که روشنایی از این نهر باید عبور کند تا به هوای اینجا برسد. این هوای چسبیده به لامپ، واسطه فیض است به النسبه به هوای مجاور. هر موجود پستی، هر موجود اخسّی (اخسّ یعنی پست) این فیض را از مبدأ فیّاض احدیّت میگیرد اما به توسط موجود اشرف. آن موجودی که اشرف است، آنی که نزدیکتر به صُقْع ربوبیّت است، آنی که شیئیّت هستیاش قویتر است، واسطهی فیض است برای آنی که پایینتر است. لذا حضرت خاتمالأنبیا9 و سیّدالرّسل به جابر فرمودند: «اول

ما خلق الله نور نبيك ... ثم خلق منه كل خير» در اين «منهُ» حرفها داريم. در همين «منهُ» پيغمبر9، يک كتاب حرف عرفانی و علمی است. از او آفريد، يعنی تمليک كرد به مادون از نورِ مافوق. عطا كرد به اخسّ از نور اشرف. نور از طامس قدّوسيّت الهيّه و ينبوع لاهوت و منبع لاهوت، اوّل به پيغمبر9 ميرسد، بعد به علیابن ابیطالب7 ميرسد، بعد به ائمه: و انبيا ميرسد، بعد به فرشته و ملكوت عليا ميرسد، بعد به طبقه پايينتر، پايينتر، پايينتر، تا به حيوان و نبات و جماد برسد. به قول اهل علم به هيولا برسد. پس هر مافوقی واسطه فيض مادون است و تا مافوق فيض را نگيرد، محال است كه مادون بگيرد. حالا اگر شما ديديد اين كنج مسجد روشن است، يقين خواهيد كرد كه وسط مسجد هم روشن است، چون نميشود و محال است كه چراغ در وسط مسجد باشد و فضای وسط مسجد تاريک باشد و اين زاويه روشن باشد. اگر ديديد زاويه روشن است، يقين داريد كه وسط فضای مسجد هم روشن است و در درجه اوّل و رتبه اوّلی فضای وسط روشن شده است و از راه روشنايی فضای وسط، زاويه روشن شده است. فضای وسط، ولیِّ زاويه است، فضای وسط، مُسيْطِر بر زاويه است، فضای وسط، قاهر و محيط بر زاويه است. زاويه، در ظلّ فضای وسط، نورانی شده و در ظلّ فضای وسط، داغ و گرم شده است. اگر بنده اينجا روی منبر ديدم گرم است، يقين میكنم كه آنجا كه آقايان علما هم نشستهاند گرم است، قطعاً، يقيناً. يقين ميكنم كه آن سپر بخاری هم گرم است، يقيناً. محال است من اينجا گرم شوم از آتش آن بخاری، ولی سپر بخاری گرم نباشد. طفره است، طفره محال است. پس به گرم شدن اينجا، من قطع پيدا میكنم كه اين فضای وسط گرم است. قطع پيدا ميكنم كه در رتبه اوّل آن سپر گرم شده و گرمی از آن به من رسيده است. اين را فهميديد؟ من مطلب را خيلی تنزّل دادم و از اصطلاح خارج كردم. چون اگر ميخواستم طبق اصطلاح بگويم اغلب حالیتان نميشد. تعارف هم ندارد، چون درس نخواندهايد. اين موضوع را به مثال حسّی و تطبيقات مِثال و مُمَثّل حالیتان كردم كه همه ملتفت شويد.

اشعه انوار الهی هم، اينطور است؛ اوّل به من نميرسد، اوّل به نبیّ خاتم9 ميرسد، او بايد نور وجود را گرفته باشد، كه اگر او نور وجود را نگرفته باشد، محال است انبيا موجود شوند، محال است ائمه: موجود شوند. قانون «امكان اشرف» كه بايد به آن «ممكن اشرف» بگويند، اقتضا ميكند كه نور را اشرف بگيرد و بعد اخس. اوّل حقيقت و واقعيّت روحانی پيغمبر ما، نور وجود و حيات و علم و قدرت و هيبت و سلامت و مؤمنيّت و ساير كمالات را گرفته و از مجرای او به آدم7 و نوح7 و ابراهيم7 و موسی7 و عيسی7 رسيده است.

یک حدیث بگویم غیر اط حدیثِ معروفِ: «کُنْتُ نَبِیاً وَ آدَمُ بَینَ الْمَاءِ وَ الطِّین.» [10] این حدیث، از این هم بالاتر است. حدیث دارد: «ان الله تعالی بعث محمد و هو روح الی الارواح» پیغمبر9 مقام روحانیّتش غیر از این مقام جسمانیّت است، شما خیال میکنید شأن این پیغمبر فقط همین است که او را به این دنیا آوردهاند؟ آن هم در عربستان! او را بین چهار تا عرب سر و پا برهنه فرستادهاند و چهار تا عجم هم دنبال عربها، این که مقام نیست. این پیغمبر، رسول الله إلی الرُّسل است، نبیّ انبیاست، رسولِ رُسُل است. واسطه تمام فیوضات از وجود و حیات و علم و قدرت و... به ارواح انبیاست. مرحوم شهید اوّل اعلیاللهمقامهالشریف در کتاب «الدرة الباهرة من الأصداف الطاهره» از حضرت عسکری7 حدیث مقدّسی نقل میکند که میگوید: «فَالْکَلِیمُ أُلْبِسَ حُلَّةَ الِاصْطِفَاءِ لِمَا عَهِدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِی جِنَانِ الصَّاقُورَةِ (با صاد و قاف، اسم آسمان چهارم است) ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاکُورَةِ.» [11] در آسمان چهارم، ما یک باغی داریم میوههای نارس نورسی دارد. جناب روح القدس همان که عیسویها او را «اقنوم سوم» شمردهاند (اب و ابن و روحالقدس) همان که در اسلام هم تعظیم زیادی از او شده است و بالاتر از ملائکههای دیگر است، فرمود: او یکی از آن میوهای کال و نارس و تازه سر درآورده از یکی از درختهای باغ آسمان چهارم ما را خورده، شده روح القدس، حالا آنی که از میوههای رسیدهی ولایت خورده باشد، آن هم از جنت الفردوس نه از جنت صاقور آن چه میشود دیگر.

بالاتر از فلکیم، والاتر از مَلکیم اصحاب سرّ دلیم، انوار لم یزلیم

بیشرک و بیشَرکیم، یکتا و یک گوهریم گـر مـا ز آب و گلیم، ز آب و گل دگـریم

***

من از این خاک نیم ز آب و هوای دگرم

جامهعاریت است اینکه تو ببینی بهبرم

بدن آنها از طینت علیّینی است، در رتبه روح ماست. این بدن دنیوی اعراضی است که چسباندهاند به آن طینت اولیّه علیّینی، برای اینکه با ما پیدا تسانخ کنند و ما بتوانیم از آنها بهره ببریم.

برگردم مطلب را خلاصه کنم: تا موجود اشرف هستی را به خود نگیرد، محال است که موجود اخسّ، هستی را بگیرد. روی این قانون تا حجّةالله که موجود اشرف و ممکن اشرف است نباشد، نوع بشر نخواهد بود. تا حجّةالله نباشد و لباس هستی و حیات و علم و قدرت را او نگرفته باشد، محال است که نوع بشر، علم، قدرت، حیات، جمال، حسن و سایر کمالات را به خود بگیرد. اگر

شما یک موجود بشری را زنده دیدید، بدانید حجّت الهیّه زنده است. اگر حجّت کلیّه الهیّه نباشد بشر نیست، بلکه بالاتر از بشر یعنی ملک هم نیست. پس از وجود اثر، بدانید مؤثر هست. گفتم وقتی نور را در زاویه دیدید، قطع پیدا می‌کنید که وسط فضا هم منوّر و روشن است. محال است آنجا نور داشته باشد، فضا نور نداشته باشد. من اینجا بالای منبر که گرم شدم، مسلّم است که سپر بخاری هم گرم است؛ محال است آن گرم نباشد و من گرم بشوم. این قانون علمی است. گفتم افتخار هم مال شما شیرازیهاست. آخوند ملاصدرای شما این مطلب را تذکر داده البته نه به این شرح و تفصیلی که من گفتم. او اشارههایی کرده من آن را شرح کردم. مذهب ما مطابق این قانون است. به سرمبارک شما! سنیها این حرفها رو نمیفهمند، این بچههای عایشه، خواهرزادههای معاویه، اینها اگر پای منبر بنده میبودند همان شیخینشان، به والله اگر میفهمیدند که من چه دارم میگویم. شیخین‌شان اصلاً فهم و شعور همین که منبر من را درک کنند را نداشتند. پیشوایان این چهار مذهب، ابوحنیفهشان و مالکشان، بلکه آن پیشوای پیشوای اولیه هم اگر پای منبر امشب بنده می‌بودند به مرتضی علی قسم اگر میفهمیدند من چه میگویم! تا چه برسد که این مطلب را منطقی و مسجل کرده باشند و جزء اصول مذهبشان کرده باشند. این مال ما شیعیان است. این افتخار ما غلامان علی‌ابن ابی‌طالب7 است. غلام علی7 نیستیم! معطلتان نکنم. خیلی باد به دماغتان نیندازم. غلامِ غلامِ علی7 هستیم. این افتخار ما غلامانِ غلامِ علی‌ابن ابی‌طالب7 است. این افتخار ما جعفری مذهبهاست، که گفتم بیش از شصت الی هفتاد حدیث علامه مجلسی قدس‌اللهسرهالقدسی در غیبت «بحارالأنوار» و در جلد دوم و نهم بحار نقل کرده است. شیخ حرّ عاملی قدس‌اللهسره و سایر محدّثین نقل فرموده‌اند. هر دینی که اصول و ارکان آن با قاعد محققانه عقلی منطبق بود، آن نشانه حقانیت آن است. مذهب ما الحمد لله، منطبق است. مذهب ماست که میگوید، زمین خالی از حجّت نیست، بلکه زمان و آسمان هم نیست، که اگر آنی حجّت در این نشئه نباشد، این نشئه به هم می خورد. هم این کره و هم کرات دیگر، هم این منظومه و هم منظومههای دیگر، هم این کهکشان، هم کهکشانهای دیگر به هم می‌خورد. این مال ماست. روی این مبنای عقلی و مؤید به نقل، حقّ با ماست و دنیا صاحب دارد. تا پیغمبر9 بود، حجّةالله و قوام این عالم و قیّم و قیّوم این نشئه به اذن خدا خاتم الأنبیا9 بود. بعد از او علی بود. عمر کیست؟! ابوبکر کیست؟! هِرّ را از بِرّ تشخیص نمیدادند، یک پشه را نمیتوانستند از خودشان دور کنند، اینها قیّم ممکنات و قیّوم ارضین و سماوات بودند؟! یک زلزله شد شلوارشان را خیس کردند. یک زلزله گوشهی مدینه را گرفت، از حضرت عمر الفاروق -رضی الله عنّا جمیعاً- از این بزرگوار وقتی رفتند دم خونهاش دیدند رنگش پریده!

آن وقت این، قیّم زمین و زمان است؟ این ولی الله عالم امکان است؟ یا آن کسی که به او گفتند نهر کوفه طغیان کرده، اگر یک خورده طغیان بالاتر بیاید کوفه زیر آب غرق میشود. حضرت امیرالمؤمنین7 مولای ما از جا حرکت کرد، یک عصایی هم به دستش، دوتا آقازاده، گوشوارههای عرش خدا، دو چشم بینای علی مرتضی7 ، دو جگرگوشه حضرت خاتم انبیا9 هم دنبال سرش، مردم هم جمع شدند که حالا علی7 میخواهد چه کار کند! علی7 میگوید بروید کیسهها را پر از شن کنید و اینجا سد ببندیم؛ علی7 میگوید کانال بزنیم و... دیدند علی7 آمد لب نهر فرات...

خدا به حقّ امیرالمؤمنین7 همهتان را به کنار شریعه برساند، به زیارت قبرش مشرف شوید و بعد هم بروید مسجد کوفه و شریعه و نهر فرات را ببینید. نهری است که از این نهر کارون ما بزرگتر است. آمد کنار نهر و چوب را بلند کرد زد بالای آب که بنشین پایین. مثل اینکه یک بچهایی فضولی میکند، پس گردنش میزنی، میگویی بشین! تا یک چوب زد یک بغل آب پایین رفت، بی درنگ، بی‌درنگ. یک چوب دیگه یا شلاق را بلند کرد که بشین پایین. آب فهم دارد؟ بله. (وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلاَّ یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) [12]

جملهی ذرات عالم در نهان ما سمیعیم و بصیر و باهوشیم چون شما سوی جمادی میروید از جمادی در جهان جان روید

با تو میگویند روزان و شبان با شما نامحرمان ما خامشیم محرم جان جمادان کی شوید غل غل اجزای عالم بشنوید

بله او میشناسد، او امام را میشناسد، او ولیالله را میشناسد. آن خر خیال میکند که امام هم مثل اوست، همان‌طوری که خودش هیچ چیز را نمیفهمد، خیال میکند آنهایی دیگر هم نمی‌فهمند. ای نافهم! امام مقامی دارد که تمام اشیاء او را به افق وجودی خودشان میشناسند. من در این باب نمی خواهم وارد شوم. خود این یک بحث طولانی است. مقدمات علمی و روایات عجیب دارد.

حضرت فرمودند: بنشین پایین! دو بغل آب نشست پایین. اهل کوفه دیدند اگر یک شلاق دیگر بزند آب می‌روند پایین، درختها از آب میافتند بیرون و خشک میشوند، گفتند یا ابالحسن7! یا امیرالمؤمنین7! بس است، بس است. این را میگویند ولیالله، این را میگویند قیّوم و قیّم ارضین و سماوات به اذن حضرت رب‌الارباب. این است که بعد از پیغمبر9 دایره وجود را در قبضهاش گرفته است. این است که واسطه فیض خداست، یدالله است، عینالله است، اذنالله است، لسانالله است،

نفسالله القائمة بالسنن است. عمر کیست؟ ابوبکر چیست؟ خاک پای قنبرش را بر آنها ترجیح داده است.

[1] . الاعراف: 16-17

[2] . قصص، 51

[3] . وسائل الشیعه، ج16، ص264

[4] . وَ قَدْ وَرَدَ فِي الصَّحِيحِ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ7: مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهاً وَ إِنَّ مَنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ. (بحار الانوار، ج8، ص369)

[5] . لو بقیت الأرض بغیر حجة ساعة لساخت باهلها (عیون أخبار الرضا7، مقدمه: ج 1، ص8)؛ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ7 قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْماً بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ أَمَاناً فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ لَنْ يَزَالُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ وَ لَا يُمْهِلَهُمْ وَ لَا يُنْظِرَهُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَ رَفَعَنَا اللَّهُ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ أَحَبَّ.» (بحار الانوار، ج23، ص37)

[6] . مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ خَلَفِبْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبَانِبْنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ7: الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ. (الکافی، ج1، ص177)

[7] . 1) مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ7 يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ. (الکافی، ج1، ص179)؛ 2) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِيعَبْدِاللهِ7 قَالَ: لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ. (الکافی، ج1، ص179)

[8] . بحار الأنوار، ج23، ص2، باب 1: الاضطرار إلى الحجّه و أن الأرض لا تخلو من حجّه.

[9] . وَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ9: أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى مَا هُوَ؟ فَقَالَ: نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ! خَلَقَهُ اللهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَّ خَيْرٍ. (بحارالأنوار، ج25، ص22)

[10] . بحارالأنوار، ج16، ص402

[11] . الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ص48؛ بحارالأنوار، ج26، ص265

[12] الإسراء: 44.